Fegh\_078\_13990110

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه ۷۸: یکشنبه ۱۰/۱/۱۳۹۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

امروز روز تولد حضرت ابی الفضل العباس، روز تولد حضرت ابی الفضل العباس جشن گرفته می‌شود، دیروز هم روز ولادت حضرت سید الشهداء بود و فردا هم روز تولد حضرت امام سجاد علیه السلام هست. این روزهای مبارک را تبریک می‌گویم. ان‌شاءالله به برکت این نام‌های مقدس این گرفتاری که بر کل جهان عارض شده خداوند برطرف کند. خداوند شیعیان ائمة اطهار را از این بلایا مصون بدارد ان‌شاءالله. من به تناسب این ایام یک سری شبهاتی را که در جامعه طرح شده که بعضی‌هایش به صورت طبیعی است، بعضی‌هایش هم از طریق معاندین برجسته شده مطرح می‌کنم. البته این شبهات، شبهاتی است که معمولاً اساتید بزرگان ما به پاسخگویی آنها پرداختند و در موردش صحبت کردند در شبکه‌های اجتماعی به خصوص پاسخ‌های آنها را احیاناً می‌شود مشاهده کرد و استفاده کرد. مطالب ارزشمندی مرح هست.

ولی من از یک زاویة دید دیگری برخی از این شبهات را می‌خواهم مطرح کنم و در موردش صحبت کنم. هفتة اوّل اثبات کرونا بود، من در یک مغازه‌ای ایستاده بودم یک آقایی می‌گفت که، زمزمة تعطیلی حرم و بستن حرم بود. یک آقایی می‌گفت که آقایان این همه در مورد حرم و این‌که به حرم پناه ببرید اینها مطرح می‌کردند و حالا همة این حرف‌هایی که علما زدند، همة این حرف‌ها، حرف‌های بی‌ریشه‌ای بوده و با این صحبت شروع کرد. من آن موقع به صورت اجمالی به آن آقا گفتم آقا معجزه هست، ولی قرار نیست همیشه معجزه بشود. روال متعارف، روال طبیعی هست که باید آن روال طبیعی را رعایت کرد. می‌خواهم یک مقداری این بحث را از یک نگاه ریشه‌ای‌تر به آن بپردازم. به عنوان مقدمه یک بحثی را که مرحوم آیت الله مطهری رحمت الله علیه در علل گرایش به مادی‌گری مطرح فرمودند، بحث را دنبال می‌کنیم. مرحوم آقای مطهری یکی از عواملی که باعث گرایش مادی‌گری شده را تحت عنوان نقش کلیسا در گرایش‌های مادی مطرح فرمودند. این در مجموعه آثار ایشان از صفحة جلد ۱، از صفحة ۴۷۹ به بعد این مطلب مطرح هست. تکه‌هایی از بحث ایشان را می‌خوانم، ایشان خلاصه ابتدای بحث ایشان اینجور مطرح می‌کنند که مفهومی که کلیسا برای خدا در اختیار مردم قرار داده، این مفهوم، مفهوم معقولی نبوده و این مفهوم با پیشرفت علمی نارسایی این مفهوم روشن می‌شود، طبیعتاً افراد خیال می‌کنند که خدا باید حتماً با این مفهوم شناخته بشود و چون این مفهوم معقول نیست اصل خدا را انکار می‌کنند. بعد ایشان توضیح می‌دهد یک مطلبی را از ؟؟؟ از قول آگوسکنت ۵:۱۵ نقل می‌کند که مطلبش این هست، فلاماریون می‌گوید آگوسکنت گفته است علم پدر طبیعت و کائنات را از شغل خود منفصل کرد و او را به محل انزوا سوق دارد، در حالی که از خدمات موقت او اظهار قدردانی کرد او را در سرحد عظمتش هدایت نمود. بعد آقای مطهری توضیح می‌دهند. مقصودش این هست که قبلاً هر حادثه‌ای در جهان پیدا می‌شد با استناد به خدا تعلیل می‌شد، مثلاً کسی تب می‌کرد و این پرسش به وجود می‌آمد که چرا تب کرده است، تب از کجا پیدا شده، جواب این بوده که خدا تب را آورده. مفهوم عمومی از این جمله این نبود که گردانندة چرخ کائنات خداست و این‌که می‌گوییم خدا تب را آورد یعنی خداوند گردانندة اصلی و کلی جهان است. بلکه مفهوم این جمله این بود که خدا مانند موجود مرموزی و مانند جادوگری که جادو می‌کند یک مرتبه تصمیم گرفت بدون مقدمه تب بیافریند و آفرید. بعد علم آمد، علت آن را کشف کرد. دیدند تب را خدا نیاورده است، بلکه فلان نوع میکروب موجب تب شده است. در اینجا خدا یک قدم عقب‌نشینی کرد، بعد خداشناس مجبور بود بگوید بحث را به میکروب منتقل می‌کنیم. میکروب را کی آورد؟ علم علت میکروب را هم کشف کرد که در چه شرایطی میکروب به وجود می‌آید. باز در اینجا خدا قدمی عقب‌تر رفت. باز از علت آن علت بحث می‌شد و همچنین عقب‌نشینی خدا ادامه یافت تا آنجا که بالأخره علم توسعه پیدا کرد و عمومیت پیدا کرد و علت بسیاری از پدیده‌ها کشف شد و آن پدیده‌هایی که علت آن مجهول ماند یقین حاصل شد که علتی از نوع علت‌های شناخته شده دارد. اینجا بود که بشر برای همیشه عذر خدا را خواست، زیرا جایی و پستی برایش باقی نمانده بود. حالت خدا در این وقت حالت کارمندی است که در یک مؤسسه که شغل مهمی به او واگذار شده و آن را افراد شایسته‌‌تری پیدا می‌شوند و تدریجاً کارهای او را از او می‌گیرند تا جایی که پست او و مشاغل او یکجا گرفته می‌شود و پستی و جایی برایش باقی نمی‌ماند. در این وقت مدیر مؤسسه می‌آید و ضمن قدردانی از خدمت گذشتة او برای همیشه عذرش را می‌خواهد، ابلاغ خاتمة خدمت را به دستش می‌دهد و برای همیشه مرخصش می‌نماید.

در ادامه مرحوم آقای مطهری اشاره می‌کنند که مجموعة گفتة آگوسکنت نشان می‌دهد که خدا در نظر او یعنی چیزی مانند جزئی از جهان و عاملی در عرض سائر عوامل جهانی. ولی عاملی مجهول و مرموز. از طرفی دیگر پدیده‌های جهان نیز بر دو قسم است، معلوم و مجهول. هر پدیدة مجهولی را باید با آن عامل مجهول و مرموز نسبت داد، طبعاً هر چه پدیده‌ها در اثر علم مکشوف و معلوم می‌گردند از حوزة تأثیر آن عامل مجهول کاسته می‌گردد. این طرز تفکر، تفکر او تنها نبوده است. تفکر محیط و عصر و زمان او بوده است. پس عمده این است که به اصطلاح مقام اولوهیت را تشخیص دهیم و جا و مقام پست خدایی را بشناسیم. آیا جای خدا در هستی و مقام اولوهیت در عالم وجود این است که او را در ردیف یکی از موجودات عالم و جزئی از عالم بدانیم و در میان کارهای جهان کاری را به او اختصاص دهیم و به اصطلاح تقسیم کار به عمل آوریم. آنگاه در تشخیص کار مخصوص خدا که چیست و چگونه است برویم ببینیم ببینیم در میان آثار و معلولات کدام اثر است که علت و سبب آن بر ما مجهول است؟ و هر جا علت و سبب مجهول بود بگوییم این یکی دیگر کار خداست. نتیجة این طرز تفکر این است که خدا را در میان مجهولات خود جستجو کنیم. طبعاً هرچقدر بر معلومات ما افزوده می‌گردد و از مجهولات ما کاسته می‌شود منطقة خداشناسی ما محدودتر می‌گردد تا جایی که اگر فرض کنیم جمیع مجهولات بشر یک روز حل شود دیگر جایی برای خدا و خداشناسی باقی نمی‌ماند. طبق این طرز تفکر تنها برخی موجودات جهان آیت و حکایت و آیینة وجود خداوند می‌باشد و آنها همان موجوداتی هستند که علل آنها مجهول است اما موجودات شناخته شده از نظر اسباب و علل از قلمرو آیت و معرف بودن ذات پروردگار خارجند. بعد مرحوم آقای مطهری شروع می‌کند نقد این تفکر کردن. از جمله اشاره می‌فرمایند که این طرز تفکر از نظر تعلیمات اسلامی صد درصد غلط است. خدا از نظر معارف اسلامی در ردیف علل طبیعی نیست که ما بگوییم این موجود خارجی را خدا درست کرده یا فلان علت طبیعی. این تردید غلط و بی‌معناست. میان خدا و علل طبیعی تردید و یا متخلل می‌شود تا سؤال را بدین‌گونه مطرح کنیم. این نحو تفکر، تفکر ضد خدایی است. خداشناسی به این معناست که تمام موجودات طبیعت از اوّل تا به آخر یک واحد کار است و همة مجموعاً کار خداست نه این‌که جزئی از این کار را بگوییم آیا خدا کرده یا طبیعت، علت آن را خوب نشناختیم بگوییم خدا کرده و اگر علت طبیعی آن را شناختیم بگوییم مربوط به طبیعت است و دیگر ربطی به خدا ندارد.

این نکته‌ای که مرحوم آقای مطهری اینجا اشاره می‌فرماید. ما در واقع به این تفکری که مرحوم آقای مطهری اشاره می‌فرمایند در لابلای متون دینی ما هم اشاره شده که ما بین تمسک به نظام علی و معلولی و نظام اسباب و تمسک به خدا یک نوع تنافی ببینیم و نحوة عمل کردن خدا در طبیعت را به وسیلة نظام اسباب و مسببات ندانیم. یک روایتی در مکارم الاخلاق، صفحة ۳۶۲، وجود دارد، روایت قشنگی است. این روایت را که در بحار، جلد ۶۲، صفحة ۶۶، حدیث ۱۵ نقل شده. عبارت روایت این هست:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ نَبِيّاً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَرِضَ فَقَالَ لَا أَتَدَاوَى حَتَّى يَكُونَ الَّذِي أَمْرَضَنِي هُوَ الَّذِي يَشْفِينِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا أَشْفِيكَ حَتَّى تَتَدَاوَى فَإِنَّ الشِّفَاءَ مِنِّي

طبق این روایت، این روایت اشاره به این نکته می‌کند که این تصور که خداوند وقتی می‌خواهد در نظام طبیعت دخالت کند حتماً باید به صورت خارج از نظام اسباب و مسببات عمل کند این را دارد نفی می‌کند. می‌گوید همان تداوی که انجام می‌شود این تداوی وسیله‌ای هست که خداوند سبحان به وسیلة آن ارادة خودش را در عالم اعمال و اجرا می‌کند. بنابراین هیچگونه تنافی بین مراجعة به طبیب کردن و توحید الهی وجود ندارد. این دو تا را نباید در مقابل هم قرار بدهیم و با همدیگر منافی قرار بدهیم. گاهی اوقات همین تنافی باعث می‌شود که وقتی طبیب یهودی بوده، نصرانی بوده، مسلمان نبوده مراجعة به طبیب را کأنّ منافی با اسلامیت می‌دانستند. یک روایتی هست که این روایت را خدمت شما بخوانم، این را ملاحظه بفرمایید. روایت، روایتی است که اصلش در چند تا مصدر وجود دارد، من ابتدا این را از طب الائمه می‌خوانم. طب الائمة صفحة ۶۳ با سند خودش از علاء عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر الباقر علیه السلام نقل می‌کند که:

«عَنِ الرَّجُلِ يُدَاوِيهِ النَّصْرَانِيُّ وَ الْيَهُودِيُّ وَ يَتَّخِذُ لَهُ الْأَدْوِيَةَ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِنَّمَا الشِّفَاءُ بِيَدِ اللَّهِ تَعَالَى.»

سؤالش این چه اشکالی اینجا وجود داشته، اشکال این بوده که آیا مسلمانی که به خدا اعتقاد دارد می‌تواند خودش را در اختیار نصرانی و یهودی قرار بدهد؟ جائز هست نصرانی و یهودی برای مسلمان او را مداوا کند و به او دوا بدهد. آیا غیرمسلمان می‌تواند طبیب باشد؟ طبق این روایت امام باقر علیه السلام می‌فرمایند که انما الشفاء بید الله، خیال نکنید که این نصرانی و یهودی او شفا می‌دهد. او یک وسیله‌ای هست که خداوند ممکن است برای اجراء اراده‌اش و انفاذ اراده‌اش از طریق کسانی که مسلمان نیستند هم اراده‌اش را اجرا کند و به مرحلة و منصة ظهور برساند. بنابراین این تفکر که بین مراجعه به طبیب نصرانی و یهودی و توجه به خداوند و توحید یک نوع تنافی دارد، کأنّ توحید افعالی خداوند منافات با این دارد که انسان به نصرانی و یهودی مراجعه کند این از اساس، اساس درستی نیست. قبل از این‌که بحث را ادامه بدهم یک نکتة فقه الحدیثی، نکتة رجالی بفرمایید در مورد این روایت عرض بکنم. این روایت در اصل علاء بن رزین وارد شده. اصل علاء بن رزین در اصول ستة عشر نقل شده. اصول ستة عشر خیلی از روایت‌هایش از محمد بن مسلم است. اینجا یک چند تا روایت از محمد بن مسلم نقل کرده، آن روایت. یکی دو تا روایت قبل از این، می‌گوید، اصول ستة عشر چاپ دار شبستری، صفحة ۱۵۱ است. محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال ان ذنوب المؤمن مغفورة. روایت بعدش، محمد بن مسلم قال کان علی بن الحسین علیهما السلام یقول فی کل صباح. بعدش یک روایتی دارد ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله السلام قال کونوا دعاة للناس بغیر السنتکم. بعدش محمد بن مسلم قال و سألته عن قوله لا اسئلکم علیه اجراً الآیة. قال لم یسئل الله الا ما سئلت الرسل قبله و اما قوله و من یقترف حسنةً فانه التسلیم لنا و الصدق علینا و لا یکذب علینا. بعد دارد: و سألته عن الرجل المسلم یداویه الیهود و النصاری قال لا بأس انما الشفاء بید الله. بعد دارد: محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلام اصلّی فی مسجد فامشی الی الصف امامی فیه انقطاع قائمة قال نعم تا آخر عبارتی که نقل شده.

اینجا به نظر می‌رسد که ابتداءً، به نظر مرجع ضمیر، این‌که قال و سألته خیلی روشن نیست که به کجا برمی‌گردد. ابهام دارد که مرجع ضمیر کجا هست. به قرینة این نقل طب الائمه این مرجع ضمیر ابی جعفر علیه السلام بوده. البته احتمال دارد که یک مقداری پس و پیش هم شده باشد در نقل این روایت. آن روایت بعدی که صریحاً قال سألت ابا جعفر علیه السلام گفته، آن روایت قبل از این روایت مورد نظر ما باشد. مؤید این مطلب که این روایت از امام باقر علیه السلام هست آن که آن قسمت اوّل روایت در اصل علاء بن رزین وارد شده بود: اما قوله و من یقترف. در صدر روایت و سألته عن قوله‏ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً. بعدش در ذیلش دارد: و اما قوله‏ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً فانه التسليم لنا و الصدق علينا و لا يكذب علينا. این تعبیر «و اما قوله‏ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً» این مضمون از محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام در بصائر الدرجات هم نقل شده، بصائر الدرجات صفحة ۵۲۱ با سندی که از غیر طریق علاء هست، عن ابان عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله تعالی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنی قال الاقتراف التسلیم لنا و الصدق علینا و لا یکذب علینا. حریز هم همین را عن ابی جعفر نقل کرده که در تفسیر و من یقترف حسنة، امام علیه السلام فرمودند الاقتراف التسلیم لنا و الصدق علینا و لا یکذب علینا.

در تفسیر فرات هم از محمد بن مسلم نقل کرده، صفحة ۳۹۸ که صدری دارد که این صدر هم در همین روایت چیز با یک مقداری مضمونش وارد شده. من روایت را بخوانم، در اصل علاء بن رزین یا مختصر اصل علاء بن رزین عبارت این بود، محمد بن مسلم و قال سألته عن قوله قول لا اسئلکم علیه اجراً قال لم یسئل الله الا ما سألت الرسل قبله و اما قوله و من یقترف حسنة فانه التسلیم لنا و الصدق علینا تا آخر. این روایت در تفسیر فرات، صفحة ۳۹۸ هم به این تعبیر وارد شده:

عَنْ حَفْصٍ الْأَعْوَرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً قَطُّ إِلَّا قَالَ لِقَوْمِهِ‏ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى. بعد یک تکه‌ای دارد، بعد می‌گوید: قَالَ قُلْتُ قَوْلُهُ‏ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً قَالَ هُوَ التَّسْلِيمُ لَنَا وَ الصِّدْقُ [وَ التَّصْدِيقُ‏] فِينَا وَ أَنْ لَا يَكْذِبَ عَلَيْنَا.

این هم به این شکل وارد شده. کافی هم این روایت، جلد ۱، صفحة ۳۹۱، نقل ابان عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر در کافی، جلد ۱، ص۳۹۱، رقم ۴ هم وارد شده. در مختصر بصائر، چاپ مشتاق مظفر، صفحة ۲۲۲، حدیث 7-۲۱۴ هم وارد شده. در تأویل الآیات، از کافی، صفحة ۵۳۲ نقل کرده که البته ابان بن تغلب عن محمد بن مسلم هست که آن ابان بن عثمان باید باشد یا ابان خالی باید باشد، ابان راوی از محمد بن مسلم، ابان بن عثمان است، نه ابان بن تغلب. بنابراین مرجع ضمیر در اصل علاء بن رزین، محمد بن مسلم است. حالا یا مرجع ضمیر آن روایتی که، چون این‌جور که نقل شده خلاصة اصل علاء بن رزین نقل شده، احتمالاً یک روایت دیگری این بین بوده آن روایت نقل نشده و این باعث شده که مرجع ضمیر اشکال پیدا کند یا در ترتیب پس و پیش شده و این مشکل پیش آمده. البته دعائم الاسلام این روایت را از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده، جلد ۲، صفحة ۱۴۴ در دعائم الاسلام این روایت سئل عن الرجل یداویه الیهود و النصرانی، عن جعفر بن محمد نقل کرده. قال داء بحسب ذلک انما الشفاء بید الله تعالی. فکر می‌کنم احتمالاً مراجعه کرده به همین روایت اصل علاء بن رزین، در اصل علاء بن رزین به دلیل ابهامی که داشته شاید ممکن است از همین مختصر اصل علاء بن رزین در اختیارش بوده، چون قبلش روایت ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام بوده خیال کرده که این روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده این است که آن را به امام صادق نسبت داده. ولی به نظر می‌رسد روایت از امام باقر علیه السلام هست، نه از امام صادق علیه السلام.

از این بحث می‌خواهم گریز بزنم به شبهه‌هایی که این روزها مطرح شده. نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم این هست که خیلی‌ها قدرت ائمه و نفوذ ائمه را در موارد مجهولی که می‌بینند، جایی که بر خلاف نظم طبیعی هست آنها را خیال می‌کنند قدرت ائمه در آنجاست. این تصوری که اصلاً کل نظام آفرینش در اختیار ائمه هستند، واسطة بین خالق و مخلوق ائمه هستند، و این‌که اگر این حجت نباشد اصلاً زمین برقرار نمی‌ماند. به اینها توجه ندارند. اصل این شبهات این هست که ما برای ائمه یک مقام خاصی فرض می‌کنیم و این مقام خاصی که ما برای ائمه فرض می‌کنیم باعث می‌شود که این مشکلات را ایجاد کند. ولی اگر ما بدانیم اصلاً کل نظام آفرینش را به وسیلة ائمة پابرجا هست. این روایت معروفی که لو بقیة الارض یوما بلا امامٍ منا لساخة باهلها. که این روایت به الفاظ مختلف در روایت وارد شده که بعضی‌ها با همین تعبیری که لو بقیة الارض یوماً بلا امامٍ لساخة باهلها، به این تعبیر، که در بصائر الدرجات به اسناد مختلف این روایت وارد شده. بعضی تعبیر دیگری، أنّ الامام رفع من الارض ساعةً لساخة باهله. به این تعبیر وارد شده، با تعبیر ساعةً. در یک روایت دیگری وارد شده که لو خلت الارض طرفة عین من حجة لساخة باهلها. اینها معنایش این است که کأنّ یک لحظه اگر زمین از حجت خالی باشد باقی نمی‌ماند و امام علیه السلام شأنش در مواردی از فلان مریض را خوب بکند، فلان بیمار را شفا بدهد اینها نیست. کل نظام آفرینش به وجود امام علیه السلام قائم هست و باقی هست. وقتی همچین تفکری داشته باشیم خیلی فرق می‌کند نگاه به این شبهات. ما تصور می‌کنیم که امام علیه السلام را در حد یک پزشکی که، البته خیلی وقت‌ها ما مثلاً حتی در کرامت‌هایی که برای امام نقل می‌کنیم می‌گویند مثلاً فلان نصرانی فلان ارمنی مریض شد به همة دکترها مراجعه کردند بعد خوب نشد، گفتند که ما یک پزشکی داریم یک مثلاً امام رضا هست، خوب است به این پزشک هم مراجعه کنید. ذهنیتی که در ذهن بسیاری از عوام از امام رضا هست یک پزشک خوب هست، یعنی یک پزشک هست ولی یک قدری پزشک قوی‌تر از پزشک‌های دیگر. پزشک‌های دیگر گاهی اوقات که کار از دستشان نمی‌آید ما امام رضا آن پزشک را تصور می‌کنیم. این ذهنیتی که ما از امام علیه السلام در ذهن عواممان هست، همین ذهنیت باعث شده که بسیاری از این شبهات ایجاد بشود. روی همین جهت هم یکی از شبهاتی که در مورد حضرت ولی عصر علیه السلام هم هست ناشی از همین است که وقتی حضرت ولی عصر غایب می‌شود چه خاصیتی وجود امام علیه السلام دارد که ائمه علیهم السلام با تمثیل این مطلب را بیان می‌فرمایند که امام مانند خورشید پشت ابر است. خورشید پشت ابر، این هم اشاره به همین مطلب می‌کنند که مجرد این‌که یک ابری جلوی دیده شدن خورشید را بگیرد باعث نمی‌شود که خورشید از نورافشانی‌اش جلوگیری کند. اصلاً کل نورافشانی که در زمین هست به برکت وجود امام علیه السلام هست.

یک روایت خیلی شریفی هست در کافی باب نادر جامع فی فضل امام علیه السلام و صفاته که خیلی روایت قشنگی است. روایت مفصلی هست شأن امام را ترسیم می‌کند که خطبه‌ای هست از امام رضا که در کافی و منابع دیگر هم این مطلب نقل شده. روایت مفصلی است. این روایت خیلی مطالعه‌اش را توصیه می‌کنم به دوستان در مورد مقام امام و صفات امام علیه السلام خیلی جالب هست. ما اگر شأن امام علیه السلام را یک همچین شأنی بدانیم که امام علیه السلام باعث ثبات زمین و آسمان می‌شود و بدون وجود امام علیه السلام آفرینش بی‌معناست. آفرینش اصلاً شکل نمی‌گیرد، این ذهنیت را اگر در مورد شأن امام داشته باشیم خیلی فرق پیدا می‌کند این ذهنیت با ذهنیت دیگری که در مورد امام علیه السلام وجود دارد.

یک نکتة دیگری را هم اینجا عرض بکنم، آن این است که خیلی وقت‌ها به دلیل همین ذهنیت ظاهرگرایانة مردم وقتی که می‌دیدند امام علیه السلام تحت نفوذ، تحت سیطرة ائمة جور هستند قلبشان می‌لرزیده و برایشان مشکل‌ساز بوده که ببینند امام علیه السلام در تحت سیطرة یک حکام جور هستند. یک روایتی هست، روایت خیلی جالب است، در کافی جلد ۸، این روایت، روایتی هست در روضة کافی، جلد ۸، صفحة ۳۷ هست، سندش هم صحیح السند هم هست. روایت جالبی است، من این روایت مضمون اصلی روایت چیز دیگری هست ولی من آن تکه‌ای که در این روایت هست، آن تکه‌اش را می‌خواهم بخوانم. آن این است که در ذیل یک ماجرایی را نقل می‌کند. روایت به اینجا منتهی می‌شود، محمد بن ابی حمزه عن حمران قال قال ابو عبد الله علیه السلام و ذکر هؤلاء عنده و سوء حال شیعه عندهم. این مشکلی، خلاصه این‌که چقدر شیعیان در نزد حکام جور وضعیت ناگواری دارند و آنها با رفتار ناپسند با شیعه‌ها رفتار می‌کنند، امام علیه السلام به این تناسب یک نقلی را نقل می‌کند، این نقل این است: فقال این سرتُ مع ابی جعفر المنصور و هو فی موکبه و هو علی فرسٍ و بین یدیه خیلٌ و من خلفه خیلٌ و انا علی حمارٍ الی جانبه. آن سوارهایی در خدمت، پس و پیش ابوجعفر منصور بودند و امام علیه السلام سوار بر یک الاغ بودند، در حالی که منصور بر یک فرس سوار بود و با آن شکوه و جلال و امثال اینها. می‌گوید فقال لی یا ابا عبد الله قد کان فینبغی لک ان تفرح بما اعطانا الله من القدرة و فتح لنا من الاذن و لا تخبر الناس انّک حق بهذا ان منا و اهل بیتک. که داستان این هست که اصل قصه‌ای که امام نقل می‌کنند مربوط به این است که این شکوه و جلالی که ما داریم، باید نسبت به آن شکوه و جلال خوشحال بشوید و خودتان را امام ندانید و امثال اینها، به مردم نگویید ما نسبت به امامت و حکومت شایسته‌تر از شما هستیم. امام علیه السلام می‌گویند نه من همچین حرفی نزدم و اصل قصه آن هست. آنهایش بماند. ولی در ذیلش یک نکته‌ای دارد. در ذیلش این هست فلما رجعت الی منزلی عطانی بعض موالینا فقال جعلتُ فداک و الله لقد رأیتک فی موکب ابی جعفر و انت علی حمار و هو علی فرس و قد اشرف علیک یکلمک کأنک تحته فقلت بینی و بین نفسی هذا حجة الله علی الخلق و صاحب هذا الامر الذی یقتدی به و هذا الآخر یعمل بالجور و یقتل اولاد الانبیاء و یسمک الدماء فی ؟؟؟ ۴۴:۴۵ بما لا یحب الله فی موکبه و انت علی حمار فدخلنی من ذلک شک حتی خفت علی دینی و نفسی. این شکوه ظاهری که ائمه علیه السلام از آن برخوردار نبودند و خلفای جور برخوردار بودند. این است که به حسب ظاهر در یک مقام پایین‌تری قرار داشتند، همین شکوه ظاهری برای بعضی از شیعیان مسئله‌ساز شده، شبهه ایجاد می‌کرده و ذهنشان را درگیر می‌کرده. اینها به دلیل این‌که تمام نظام عالم را در همین ظاهر تلقی می‌کرده برایشان مسئله‌ساز می‌شده. کما این‌که فرض کنید خیلی وقت‌ها ما مقام یک امام علیه السلام به میزان بزرگی حرمش و شکوه ظاهری حرمش می‌بینیم. خیلی وقت‌ها در ذهنمان ائمة بقیع علیهم السلام با آن قبرهای ویرانش و این‌که به حسب ظاهر هیچگونه شکوه ندارند برایمان یک قدری مسئله می‌شود. این ذهنیت عوامی که وجود دارد که همة چیزها را با ظاهر می‌سنجد خیلی وقت‌ها باعث می‌شود که افراد ذهنشان وقتی در یک جایی مقام یک شخص آن شأن و منزلتی که در دنیای ظاهری برای امام علیه السلام تصور می‌کنند وقتی در اختیار امام نمی‌بینند برایشان مسئله شک حاصل می‌شود. به تناسب یک چیزی در پرانتز بگویم، بعد به ادامة این بحث برگردم.

امروز روز تولد حضرت ابی الفضل هست، خیلی وقت‌ها مردم حضرت ابی الفضل را در بعضی چیز عوام یک رستم دستان می‌دانند، دیدم در بعضی از پشت ماشین‌ها نوشته بودند کأنّ رستم در مقابل حضرت ابی الفضل خوار و ناچیز هست. حضرت ابی الفضل را با رستم دستان مقایسه می‌کنند، ذهنیتشان آن توانایی و قدرت ظاهری را می‌بینند. با این دید نگاه می‌کنند. در حالی که این یک دید عوامی هست. شأن حضرت ابی الفضل، السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله هست. نه حالا زور و بازو و کأنّه یک کسی که زور و بازویش خیلی زیاد باشد آن در یک مقام و منزلت بالاتری هست. این ذهنیت عوامی باعث می‌شده که وقتی امام علیه السلام را به حسب ظاهر در یک مقام و رتبة پایین‌تری ببیند برایش شک و شبهه حاصل بشود. امام علیه السلام در اینجا چه بسا با همین دید بدوی می‌خواهند پاسخ بدهند. این‌که این شکوه و جلال‌ها اصل نیست، اصل آن مقامات معنویه است و امثال اینها، وارد آن فاز نمی‌شوم چون ذهن یک عامی خو گرفته با این شکوه‌های ظاهری. پرده را یک مقداری بالا می‌زنند و نکاتی را به این عوام اشاره می‌کنند که با ذهن این عوام سازگار باشد. در ادامة روایت این تعبیر هست که: قال فقلت لو رأیت من کان حولی و بین یدی و عن یمین و عن شمالی من الملائکة لاحتقرته و احترقته ۴۹:۱۵ ما هو فیه فقال الآن سکن قلبی. امام علیه السلام می‌فرماید تو اگر ملائکه‌ای که در اطراف من هستند و برای تشریفات امام علیه السلام قرار گرفتند آنها را می‌دیدی این شکوه‌های ظاهری را حقیر می‌شماردی و این شکوهی که ابی جعفر منصور برای خودش فراهم کرده اینها را خیلی کوچک و حقیر می‌شماردی و می‌دانستی آن چیزی که مهم هست آن شکوه واقعی هست که ائمه علیه السلام از آن برخوردار هستند و ملائکه‌ای که دور و بر امام علیه السلام هست. اصل این روایت یک ذهنیتی را که خیلی وقت‌ها افراد دارند و این ذهنیت، ذهنیت ظاهربینی، این ذهنیت ظاهربینی باعث می‌شود که افراد در ذهنشان امام علیه السلام را که در یک مقام، یک مشکل اینچنینی برایش حاصل بشود را چه بسا برایشان مسئله‌ساز باشد، چطور می‌شود که امام این شأن را داشته باشد. شاید این که حتی، این‌که در مورد یک عوام محض هست، شاید آن روایتی که در داستان کشان کشاندن حضرت امیر هم یک لحظه به ذهن سلمان خطور می‌کند که چطور می‌شود که امیرالمؤمنین را کشان کشان ببرند آن هم یک مقداری که آن داستانش مفصل است، حالا نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم، وارد آن روایت بشوم، یک مقداری ناشی از این است که ما گاهی اوقات این حالت ظاهری یک لحظه ممکن است برای بزرگ مثل حضرت سلمان که از آن بزرگ‌تر در غیر معصومین شاید ما نداشته باشیم هم مسئله مشکل‌ساز باشد، یک لحظه البته، آن همین یک لحظه چه بسا مسئله هم ایجاد کند. خلاصه آن نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم این هست که بعضی از این شبهات از نگاه ظاهربین ما ناشی می‌شود. نگاهی که ما همة مقامات امام علیه السلام را در آن مقامات ظاهریه‌شان، در این‌که فلان مریض را شفا می‌دهد، فلان بیمار را شفا می‌دهد، اینها برای ما تمام شأن و عظمت معصوم علیه السلام را در اینها می‌بینیم، بنابراین و این‌که افراد بروند و حرم معصومین علیهم السلام این تمام شأن امام علیه السلام را در این چیزها خلاصه می‌بینیم. این‌که اشخاص نخواهند مراجعه کنند به حرم امام علیه السلام برای یک شبهه می‌شود.

ادامة بحث ان‌شاءالله فردا صحبت می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله محمد

پایان